

فالنائمة

شمس الدین محمد جلیل علی حارثی صاحب

شیخ بہائی

در احوال شیخ بهائی

بهاءالدین محمد پسر عزالدین حسین بن عبدالصمد بن شمسالدین محمد جبل عاملی حارثی همدانی معروف به شیخ بهائی از بزرگان علمای شیعه و فقها و محدثین عصر صفوی است.

خاندان این شیخ جلیل القدر اغلب اهل زهد و تقوی و چنانکه خود او در بعض نوشته‌های خود اشاره کرده است اهل عبادت و صاحب کرامت بوده‌اند و جبل عامل از توابع شام که ولایتی آبادان و مشتمل بر قری و قصبات بسیار است مسکن داشته‌اند و سلسله نسب آنها به حارث بن عبدالله همدانی * ملقب باعوزد (متوفی در سال ۶۵ هجری) که از بزرگان تابعین و صحابه خاص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام بوده است می‌پیوندد و جبل عامل از قدیم الایام شیعه نشین بوده و سکنه‌اش عموماً مذهب اثنا عشری و آیین جعفری داشته‌اند.

پدر شیخ بهائی عزالدین حسین از علمای معروف جبل عامل و فقیه و محدث و ادیب و صاحب تصنیف و تألیف و دیوان شعر و از شاگردان نامی شهید ثانی (شیخ زین‌الدین بن نورالدین علی عاملی جبعی مقتول در سال ۹۶۶) بوده و تولد او را در سال ۹۱۸ نوشته‌اند.

عزالدین حسین پس از شهادت استادش ترك وطن گفته، به ایران آمد و در دربار شاه طهماسب صفوی تقرب و مکانت تمام یافت و منصب شیخ الاسلامی قزوین که پایتخت بود بوی مفوض گردید و پس از چندی، شیخ الاسلام خراسان شد و به هرات رفت و مدت هشت سال در آن ولایت به

* همدان به فتح‌ها و سکون میم نام قبیله از عرب یمن است که بیشترشان از دوستان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بودند

هدایت خلق و رتق و فتق امور شرع پرداخت و آنگاه به قزوین آمد و از شاه طهماسب اجازه حج خواست و پس از رخصت یافتن به مکه رفت و بعد از ادای مراسم حج و زیارت مدینه منوره بقصد اقامت به بحرین آمد و زمانی نگذشت که در آن شهر وفات یافت (سال ۹۸۴).

شیخ بهائی در روز چهارشنبه بیست و ششم ذیحجه سال ۹۵۳ در بعلبك متولد گردید و در سیرده سالگی با پدر به ایران آمد و باشوقی وافر و استعدادی بی نظیر به تحصیل انواع علوم مشغول شد و هر علم را از نامی ترین استاد آن علم فراگرفت. از جمله مقدمات علوم و علم عربیت و تفسیر و حدیث را در خدمت پدر و کلام و قسمتی از منقول را نزد ملا عبدالله، حاشیه بر تهذیب المنطق و ریاضیات را نزد ملا علی مذهب و ملا افضل قاضی و فن طب را نزد حکیم عمادالدین محمود تحصیل کرد و در حدود سی سالگی در علوم و فنونی که در آن عصر متداول بود مهارت و استادی تمام یافت و شایسته لقب ذوفنون و عنوان جامع المعقول گردید* و چون طبعاً مایل به سفر و سیر در آفاق بود پس از تکمیل معلومات به سیر و سیاحت پرداخت و چندین سال در بلاد عراق و شام و مصر و حجاز و آسیای صغیر گردش کرد و از ملاقاتها و مکالمات و مباحثات او با علمای برخی از این بلاد حکایات متعدد نقل شده است، در بیشتر این سفرها برای اینکه بطور آزادی گردش و با هر طبقه و صنف از مردم که مایل است آمیزش کند جامه درویشان می پوشید و چنان رفتار می کرد که او را نشناسند و با وجود سختیهای سفر که در آن زمان نمونه از سفر محسوب می شد و انتقال از شهر به شهر و ولایت به ولایت در هر کجا فرصت و مجال می یافت به تألیف کتب و رسائل و نشر و اشاعه معلومات و تدریس دانشجویانی که همسفر و ملازم رکابش بودند می پرداخت و پس از آنکه بقدر کافی سیر و سیاحت کرد به ایران بازگشت نمود و در این وقت صیت فضایل و کمالاتش به گوش قاصی و دانی رسیده و نامش به استادی در فنون

* از سخنان منسوب به اوست که غلبت علی کل ذی فنون یعنی با هر ذی فنون که نشستم خود را برتر از وی یافتم و در مباحثات علمی بر او غالت شدم.

فضایل و معلومات بلند آوازه شده بود .
 ایرانیان از خاص و عام حلقه ارادتش را در گوش کشیدند و طالبان
 علم از هر شهر و دیار به حضرتش روی آور شدند و جنابش ملاذ و ملجاء
 قاطبه خلق مخصوصاً ارباب دانش و بینش گردید.
 شاه عباس کبیر که در تربیت و تشویق اهل علم جد و جهدی بلیغ
 داشت حضرتش را به صحبت خویش اختصاص داد و روز بروز بر قرب و
 مکانتش می افزود تا منصب شیخ الاسلامی اصفهان را پس از وفات زین الدین
 علی نیشابوری بوی تفویض کرد.

(زین الدین علی شیخ الاسلام پایتخت و پدر زن شیخ بهائی بود و
 دخترش که یگانه فرزند وزن شیخ بهائی بود در علوم عربیه و فقه و تفسیر
 و حدیث دستی توانا داشت و به گفته برخی از نویسندگان، زنهادر نزد
 او درس فقه و حدیث می خواندند) و حضرتش را در بیشتر سفرها با خود
 می برد* و از سفر مشهد مقدس است که در سال ۱۰۵۸ بنا به نذر و
 عهده یکبار کرده بود با پای پیاده به زیارت حضرت رضا علیه السلام رفت و
 شیخ بهائی در این سفر با او همراه بود و همچنانکه پیاده طی طریق می کرد
 مسافت میان اصفهان و مشهد را با ریسمانی که مقیاس قرار داده بودند
 اندازه می گرفت و منزل به منزل ثبت می کرد.

* شیخ در خصوص آمیزش خود با سلاطین و درباریان در کتاب کشکول
 صفحه ۹۳ چاپ نجم الدوله در ذیل عنوان (سانحه عبارتی می نویسد که ترجمه اش
 اینست، اگر پدرم از بلاد عرب به دیار عجم نیامده و با سلاطین معاشرت نیافته
 بود من اتقی و از هد ناس بودم لکن پدرم مرا از آن بلاد بیرون آورد و در بلاد
 عجم مقیم ساخت و من با اهل دنیا معاشر شدم من ملک بودم و فردوس برین جایم
 بود آدم آورد درین دیر خراب آبادم. از آمیزش با اهل دنیا حاصلی جز قیل و قال
 و بحث و جدال بدست نشد و کلام بدانها کشید که هر نادانی به معارضه من
 برخاست، من که ببوی آرزو در چمن هوس شدم، هر گ کلی نهجدم و زخمی خارو
 خس شدم، مرغ بهشت بودم و قهقهه بر فرشته زن، از پی صید پشه هم تک سگ مکس
 شدم۲۴- مؤلف مطلع الشمس عمر آن جناب را قریب هشتاد و یک سال نوشته است.

شیخ بهائی بنا به مشهورترین و صحیح‌ترین روایات در شب دوازدهم شوال ۱۰۳۰ هجری قمری در اصفهان از جهان در گذشت و عمر شریفش ۷۷ سال بود.

در روز وفاتش در اصفهان شور و غوغای محشر برپا شد و قریب پنجاه هزار کس بر جنازه او نماز گزاردند و نعش او را در یکی از امامزاده‌های اصفهان به امانت نهادند و پس از روزی چند بنا به وصیتی که کرده بود به مشهد مقدس بردند و در خانه خودش که متصل به صحن مقدس رضوی و مسجد گوهرشاد بود به خاک سپردند و قبر او معروف و زیارتگاه عموم زائرین حضرت رضا علیه السلام است. برخی از نویسندگان سال وفات شیخ را ۱۰۳۱ نوشته‌اند و نشاء این اشتباه شاید ماده تاریخی باشد که میرزا ابوطالب اعتمادالدوله برای وفات او ساخته و گفته است:

رفت چون شیخ ز دار فانی گشت ایوان جنانش ماوی
دوستی جست ز من تاریخش گفتمش شیخ بهاء الدین وای

که جمله (شیخ بهاء الدین وای) به حساب ابجد ۱۰۳۱ می‌شود مگر اینکه همزه بهاء را که در بعضی رسم الخطهای فارسی نوشته نمی‌شود و بهاء الدین می‌نویسند یا همزه الدین را که وصل است و به تلفظ در نمی‌آید محسوب ندارد که در اینصورت همان ۱۰۳۰ می‌شود. بهترین و روشنی‌ترین ماده تاریخی که برای وفات او گفته‌اند این مصراع است «افسر فضل افتاد بی سر و پا گشت شرع» که مقصود از افتادن افسر فضل ساقط شدن فاء و از بی سر و پا شدن شرع ساقط شدن شین و عین است و چون این سه حرف از دو کلمه فضل و شرع اسقاط شود ضاد و لام و راء می‌ماند که مجموعش به حساب ابجد ۱۰۳۰ است* و محکمر دلیل درستی این تاریخ ضبط

* عکس این جمله را در تاریخ وفات مرحوم ملا محمد تقی مجلسی گفته‌اند که افسر شروع افتاد و بی سر و پا گشت فضل که از شرع و فضل پس از افتادن شین و فاء و لام سه حرف راء و عین و ضاد می‌ماند که عددش به حساب ابجد ۱۰۷۰ و آن سال وفات مجلسی اول است.

اسکندریك منشی در تاریخ موسوم به عالم آرای عباسی است، زیرا اسکندر بیک خود معاصر شیخ و در روز وفات آن جناب حاضر اصفهان بوده و این واقعه را جزو وقایع ۱۰۳۰ ضبط کرده است.

شیخ بهائی مشهورترین علمای عصر صفوی است و کمتر دانشمندی را اشتهاری نظیر اشتهار آن بزرگوار نصیب شده است و این شهرت عظیم به سبب چندین مزیت است که او را از دیگر علمای عصر صفوی ممتاز داشته و از همه مهمتر جامعیت علمی یا ذوفنون بودن است که شخص او را در زمان حیات، و کتب و مؤلفاتش را پس از ممات، محل مراجعه و مورد توجه قاطبه اهل علم از هر طبقه و صنف ساخته و نام او را زنده جاوید داشته است، و دانشمندان معاصر شیخ بهائی هر کدام در يك رشته از علوم متبحر و مرجع طالبان همان رشته علمی بوده‌اند. مثلاً محقق کرکی در فقه و حدیث، میرداماد در فلسفه و میرفندرسکی در عرفان و ملا صدرا در حکمت مهارت و استادی داشته‌اند لکن شیخ بهائی جامع فنون ادب و انواع علوم معقول و منقول از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و منطق و کلام و فلسفه و حساب و هندسه و نجوم و هیئت و شعر و ادب بوده، و دانشجویان هر رشته از علوم که بودند مطلوب خود را در نزد آن عالم جلیل می‌یافتند.

در عصر شاه‌عباس که همت برآبادی کشور گماشته بود، فن‌معماری رواج و شیوع تمام داشت و معماران آن زمان که اغلب عملاً مهندس بودند نه علماً، هر وقت در کار خود به اشکالی برمی‌خوردند یگانه مرجعشان شیخ بهائی بود که در فنون ریاضی مهارت کامل داشت زیرا سایر علما جز به فقه و اصول و تفسیر و حدیث و دیگر رشته‌های منقول نمی‌پرداختند و معدودی هم رشته معقول را اختیار کرده بودند که بیشتر توجهشان به الهیات و طبیعیات بود و کمتر کسی در صدد تکمیل فنون ریاضی بر می‌آید و این معنی هم مایه اشتهار شیخ بزرگوار شده و حکایاتی که از هندسه دانی شیخ در السنه وافواه مشهور شده، ناشی از این اشتهار است.

مزیت دیگر جمع میان علم و عرفان و شریعت و طریقت است که با اشتغال به علوم ظاهر قسمت مهمی از وقت شریف خود را به خلوت و ریاضت و اذکار و اوراد و تفکر و مراقبه و دیگر اعمال و عباداتی که مایه پاکیزگی دل و صفای باطن و تعاقب به اخلاق ملکوتی است می گذرانید و با تصدی مقام شیخ الاسلامی که لازمه اش معاشرت با طبقات مختلف مردم بود آنی از یاد حق غفلت نمی نمود و با قرب سلطان و اهمیت منصب و مقام صوفی منش و وارسته از علایق دنیوی و متواضع و مهربان بود و بدین سبب عرفا و متصوفه نیز به حضرتش ارادت می ورزیدند و ارباب تواریخ و سیر و مؤلفین تذکره ها و کتب رجال، نام نامی او را نه تنها در ردیف علما و فقهائ و محدثین، بلکه در ردیف عرفا و ارباب سلوک و مرتاضین نیز ثبت کرده اند و به هر محفل انس و صفا از مسجد و خانقاه و صومعه و خرابات که قدم نهیم نقش قدم شیخ بهائی را اشکار می یابیم بطوریکه هر فرقه از علما و عرفا حضرتش را از خود شمرده بوجدش مباحثات و به گفته هایش استدلال می کنند.

مزیت دیگر، سبک و طرزی است که در تألیف کتب و رسائل علمی اتخاذ کرده و آثارش گواهی می دهد که از به وجود آوردن آنها مقصودی جز استفاده طالبان علم نداشته است چنانکه برای مبتدیان متن های مختصر و قابل حفظ از قبیل صمدیه در نحو و خلاصه در حساب و تشریح الافلاک در هیئت و زبده در اصول و وجیزه در علم حدیث و برای متوسطان و منتهیان کتابهای متوسط و مفصل که اسامی برخی از آنها یاد خواهد شد پرداخته و طالبان فنون ادب و انواع علوم معقول و منقول را از هر درجه و رتبه به آثار سودمند خود نیازمند ساخته و کمتر دانشمندی است که در ایام تحصیل از مؤلفات آن جناب استفاده نکرده باشد.

خدمات شیخ بهائی در نشر علوم منحصر به تألیف کتب نبوده و قسمتی از اوقات خود را در تدریس و تربیت دانش طلبان مصرف می داشته و جمعی از شاگردانش ملا صدرا و ابن خاتون عاملی به مقامات عالیه

رسیده و از علمای معروف عصر و زمان خود به شمار رفته و مؤلفات سودمند از خود به یادگار گذارده‌اند.

و از دلائل عظمت مقام و اشتهار او حکایات افسانه‌مانندی است که از کارهای علمی و بلکه کرامات و خارق‌عادات او در السنه وافواه مشهور و بعض آنها در کتب رجال و تواریخ نیز مضبوط و مسطور است و در میان علمای شیعه کمتر عالمی را سراغ داریم که از سوانح حیاتی وی این همه حکایتهای شگفت‌آور مشهور شده باشد و منشاء اینگونه حکایات جز عظمت و اهمیت مقام علمی و عرفانی وی نیست، چه شخص هرچه مهمتر و بزرگتر باشد گفتگوی مردم در اطراف زندگی او بیشتر خواهد بود.

شماره مؤلفات شیخ بهائی از متون و شرح و حواشی از مختصر و متوسط و مفصل نزدیک به صد مجلد و مشهورترین آنها خلاصة الحساب و تشریح الافلاك و جامع عباسی و دو رساله فارسی و عربی در اسطرلاب و حدائق الصالحین در شرح صحیفه سجادیه و حبل المتین فی احکام الدین و زبده در اصول فقه و الفوائد الصمدیه و وجیزه در فن درایه و شرح بر شرح چغمینی در هیئت و عروة الوثقی و مشرق الشمسین و اثنی عشریات خمس و حواشی بر شرح تذکره و تفسیر بیضاوی و مختلف الشیعه و قواعد شهیدیه و کشکول و مخلاة است و بر بیشتر مؤلفات او علما و دانشمندان حواشی و شرح متعدد نوشته و برخی از آنها را بفارسی ترجمه کرده‌اند.

شیخ بهائی در شعر و ادب نیز دستی قوی داشته و اشعار فارسی و عربی که از او نقل و یا در متون کتب متفرقه ثبت و ضبط کرده‌اند در نهایت فصاحت و بلاغت است. از منظومات فارسی او مثنوی‌نان و حلوا و مثنوی شیر و شکر کمال اشتهار دارد و از لطایف اشعار عربی او ارجوزه‌ایست که در وصف هرات گفته و قصیده‌ایست بنام وسیلة الفوز والامان فی مدح صاحب الزمان که یکی از فضایل معاصر شرح مبسوطی بر آن نوشته و شرح مزبور اخیراً در دو مجلد به چاپ رسیده است و از جمله آثار شیخ بزرگوار که در کمتر کتابی از آن نام برده‌اند فالنامه‌ایست که

در این اوراق طبع و در معرض استفاده عموم گذارده شده و امید است که
در نظر ارباب خرد و کسانیکه با علوم و معارف الهیه سروکار دارند مقبول
و مستحسن افتد.

www.fmr.ir

طریقه سؤال و جواب از فالنامه

اولاً باید دانست که این فالنامه مشتمل بر بیست و شش جدول است. جدول اول در ستایش شاه عباس است به این معنی که از هر حرف آن به شرح و طریقه بیان خواهد شد شعری در مدح یا دعای آن سلطان استخراج می شود. جدول دوم تا بیست و ششم، هر یک مختص به موضوعی خاص و همین است که نیک و بد حال یا انجام آن و سود و زیان اقدام بدان، حصول عدم حصول یا وجود و عدم وجود یا نیک و بد عاقبت آن، مورد پرسش تفال تواند شد، بشرح ذیل :

جدول دوم دیدن سلاطین وقت

جدول سوم سرانجام زندگی

جدول چهارم طلب هر گونه حاجت

جدول پنجم زناشوئی

جدول ششم نقل مکان

جدول هفتم دیر یا زود آمدن غائب

جدول هشتم حال غائب و مسافر

جدول نهم عاقبت کاری که در نظر است

جدول دهم ساختن بنا و عمارت

جدول یازدهم حصول مدعا و مقصود

جدول دوازدهم مسافرت

جدول سیزدهم وام گرفتن

جدول چهاردهم معامله و تجارت

جدول پانزدهم شرکت

جدول شانزدهم فروختن جنس یا ملک

جدول هفدهم رفتن به گردش و شکار

جدول هیجدهم زراعت

جدول نوزدهم صاحب فرزند شدن

جدول بیستم پسر یا دختر بودن حمل

جدول بیست و یکم خوبی و بدی طبیب

جدول بیست و دوم عاقبت حال بیمار

جدول بیست و سوم عاقبت کار زندانی و محبوس

جدول بیست و چهارم غلبه بر دشمن

جدول بیست و پنجم راست یا دروغ بودن خبر

جدول بیست و ششم پیدا شدن و نشدن گمشده

واما طریقه تفأل و پرسش: پس از اطمینان از پاکیزگی جامه و بدن، صفحه‌ئی

را که مربوط به مقصد و مطلوبتان است پیدا کنید و با حضور قلب و توجه

کامل به مبدأ آفرینش نیت کنید و دو بیت مناجات مانند را که در بالای

صفحه نوشته است بخوانید و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستید و یکی از

حروف صفحه را در نظر بگیرید و نشان کنید آنگاه از همین حرف شروع

به شماره کرده، و حروف را تا آخر سطر و پس از آن هم روبه آخر صفحه،

سطر به سطر شش شش بشمرید و حرف ششم را بر کاغذی ثبت کنید و چون

صفحه به آخر رسید به بالای صفحه بروید بی آنکه شماره را قطع کنید و

همچنان شماره و ثبت کنید تا به حرفی که در نظر گرفته و نشان کرده‌اید

برسید، و حروفی را که از قسمت بالای صفحه بدست می‌آید در جلو یا بالای

ناطق شدن جواب، از حروفی که بدست آمده بر کاغذ ثبت شده و مجموع آنها سی و شش حرف است، هجده حرفی را که در رتبه فرد واقع شده است- یعنی حرف اول و سوم و پنجم و هفتم و نهم را تا- حرف سی و پنجم جداگانه، و هجده حرفی را که در رتبه زوج واقع شده است- یعنی حرف دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم را- تا حرف سی و ششم جداگانه بنویسید، از حروف رتبه فرد و مصراع اول يك بيت و از حروف رتبه زوج مصراع دوم آن بيت بدست می آید و مجموع بيت جواب سؤال و نتیجه فال شماست.

مثال: اقدام به کاری را در نظر داریم و می خواهیم خوبی و بدی آن را بدانیم که آیا بخیر و منفعت و مصلحت ما هست یا نه . پس از رعایت شروطی که یاد شد صفحه خیر و شر امر را پیدا می کنیم و بعد از نیت کردن و خواندن دو بیت بالای صفحه صلوات بر محمد و آل محمد می فرستیم و به صفحه نظر می کنیم و حرف میم در سطر هفتم صفحه نظر ما را می گیرد و یا آنکه بعد از خواندن دو بیت دیده بر هم می نهیم و صلوات می فرستیم و انگشت سبابه یا شهادت را بریکی از خانه های صفحه می گذاریم و چون چشم را باز می کنیم انگشت خود را روی حرف مزبور می بینیم) و آنرا نشان می کنیم و از همان حرف که میم باشد رو به پائین صفحه شش حرف می شمیریم و حرف ششم را که کاف است بر کاغذ می نویسیم و باز شش حرف می شمیریم و حرف ششم را که کاف است می نویسیم و همچنین پیش می رویم تا سطر آخر جدول که حرف ششم راء پیش از واو و سه حرف ماقبل آخر می باشد، راء را می نویسیم و پس از شماره سه حرفی که بعد از راء است به اول صفحه می رویم و سه حرف هم از آنجا می شمیریم و حرف ششم را که الف است در بالای حروفی که نوشته ایم می نویسیم و باز شش حرف می شمیریم و به حرف زاء می رسیم و آن را پهلوی الف می نویسیم و همچنین پیش می رویم و حروف را پهلوی هم در سطر بالا می نویسیم تا در سطر هفتم به حرف راء (که پیش از میمی است که انگشتان در ابتداء بر آن واقع شده است) می رسیم و آن را هم می نویسیم و عمل شماره

و حروف نویسی در اینجا تمام است و از مجموع آنچه نوشته ایم این سی و شش حرف بدست می آید :

حروف پیش از میم از اول صفحه : ازی ن ن ه ام در ک م س ب ع ای ر
حروف از میم به بعد تا آخر صفحه : ک ک ن س د ت ر ب ی س ن ی ک ا ا ر ر
پس برای ناطق ساختن جواب، حروف مرتبه فرد را جداگانه و حروف
مرتبه زوج را جداگانه می نویسیم و این دو سطر بدست می آید :
حروف مرتبه فرد : ای ن ا م ر م ب ا ر ک س ت ب س ی ا ر
حروف مرتبه زوج : ز ن ه ا ر ک س ع ی ک ن د ر ی ن ک ا ز
این امر مبارکست بسیار زنه ا ر که سعی کن درین کار

و این بیت جواب سؤال و نتیجه و حاصل فال ماست.

مثال دیگر: برای وام گرفتن صفحه قرض را پیدا کردیم و بعد از
بیت و خواندن دو بیت بالای صفحه صلوات فرستادیم و به صفحه نظر
انداختیم، حرف اول از سطر ششم که ضاد است نظر ما را گرفت، از آن
حرف شماره را شروع کردیم و حرفهای ششم را تا آخر صفحه بر کاغذی
ثبت و همچنان شماره کنان به بالای صفحه رفتیم و شماره را تا آخر ضاد
که نظر ما را گرفته بود پیش بردیم و حرفهای ششم را در سطر بالای
حروف سابق نوشتیم و این سی و شش حرف در دو سطر بدست آمد :

حروف پیش از ضاد از اول صفحه : ز ز ی ن ن ه ا ر ر ض ب ب گ س
حروف از ضاد به بعد تا آخر صفحه : ر ی د م ا ل ی ا ن ل م ی گ ا ر ب د ی د د
حروف مرتبه فرد و زوج را جدا کردیم و این دو سطر بدست آمد:
حروف مرتبه فرد : ز ی ن ق ر ض ب س ی م ل ا ل ی ا ب ی د
حروف مرتبه زوج : ز ن ه ا ر ب گ ر د ا ن م گ ر د ی د

و از این دو سطر بیت ذیل که جواب سؤال و حاصل فال است بدست

آمد.

زین قرض بسی ملال یابید زنه ا ر به گرد آن مگردید
در خاتمه سفارش می کنیم که در شمردن حروف دقت بسیار کنید که

حرفی از شماره ساقط و یا دو مرتبه شمرده نشود که جواب درست نخواهد آمد و ناگزیر می‌شوید که از سر شماره کنید و همچنین در گذاردن انگشت روی حروف مراقب باشید که انگشت درست بر روی يك حرف واقع شود، چه هر حرف جوابی معین دارد و اگر انگشت میان دو حرف یا روی دو حرف بیاید بهتر آنست که عمل را تجدید کنند.

دیباجه بنام شاه عباس

جمجاه سکندر فر و انجم لشکر

عباس شاهنشاه همایون اختر

نامش نشود گم از جهان تاحشر

سردفتر خود کنیم نامش زیرا

ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه
ب	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ش	ا	ب	ع	ل	ب	ش	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه
ا	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ز	ل	ر	س	ع	خ	ه	ع	م	ل	ع	د	ل	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ف	ب	ل	ا	ب	ن	ط	ی	ج	ا	ی	ن	ت	ا	ک	ه	ا	ی	ی	ی
ف	ک	ا	ت	م	ر	ک	س	ج	ی	س	ا	ح	س	و	ا	ا	ا	ا	ا
ش	ش	ه	ب	ش	ا	ی	پ	د	ا	ل	ظ	و	ا	ا	و	ا	ش	ش	ش
د	ا	ا	ب	ا	ف	ر	ه	ن	ه	د	ر	ر	ه	ن	د	ه	ر	ر	ر

دیدن پادشه چگونه بود

لطف سبب سلطنت و طوق و علم

ای صاحب عرش و کرسی و لوح و قلم

گر نیک بود نما تو از راه کرم

از بهر ملاقات سلاطین زمان

آ	د	م	د	ک	س	ت	ا	ا	ک	خ	ر	ی	ل	ی	ر	ا
ا	ر	گ	ز	ر	و	ز	د	ا	د	ی	خ	ز	د	ر	ج	ت
و	ن	ق	ن	ه	ت	آ	غ	م	م	و	ن	ی	س	ا	س	ن
ف	م	ی	ی	ق	ب	د	ل	ت	ل	ی	ز	ا	ا	ن	ع	ف
ی	ط	س	ط	ک	ب	ت	ز	م	ک	ک	د	د	ا	ل	ا	س
ز	د	ا	ا	ن	ب	ن	ن	ط	ن	ت	ر	م	ل	ی	ر	ی
س	ف	ا	ب	د	د	ا	ب	ی	ه	د	ا	ل	ر	ن	و	ی
ن	ک	ب	ا	م	ی	ط	ه	ز	د	د	ه	ل	س	ب	ی	ت
ا	م	م	و	ن	ن	و	ی	ی	س	ب	و	ن	ی	ا	ق	س
ا	م	ن	خ	ه	چ	ک	آ	ن	ت	ل	ل	ر	ی	ی	و	ا
ن	و	د	د	ط	ط	ه	ب	ک	ب	ز	د	ی	ر	ک	ک	ا
ی	ر	ت	ت	ا	ا	د	د	ر	ر	ن	ن	د	د	ر	ر	ن

زندگانی چه عاقبت دارد

پیدا بر توجه آشکار وجه نهان

ای عاقبت کار همه خلق جهان

بر صاحب این عاقبت کار عیان

بنمای ز روی لطف فالی که شود

ش	ب	خ	ص	ع	ع	ک	ک	ک	ب	خ	م	ا	ف	ر	ا	ا	ز	
ه	ه	ت	خ	ی	ب	د	ر	م	ح	ق	ی	ت	ب	ر	د	ر	د	
ش	ا	ی	ب	ب	ز	ر	و	ا	ا	ک	ل	و	غ	ه	ف	ت	ا	
ا	د	ع	ع	ن	ب	ا	ا	ا	ک	ش	ع	ع	ا	ا	ا	د	ص	
ی	ه	ب	ل	ا	و	ا	ا	ا	ق	ق	خ	د	ع	م	ک	ز	ر	د
ق	ق	ب	ب	ی	خ	ز	ه	ن	م	ت	ک	ب	ب	ت	ت	ر	ی	
ی	د	د	ن	و	ا	ت	ت	ب	ت	ک	ر	ز	م	گ	ب	ا	ر	
ن	ک	س	خ	ن	و	و	ب	ر	ش	ی	ت	ک	ا	ی	ی	د	ص	
ه	ا	ا	ن	ش	و	و	ر	ر	ن	ر	ک	د	ی	ش	ی	و	ه	ع
س	ت	ی	ن	ر	ع	ح	ب	د	ر	ر	ا	ت	و	ک	م	د	ا	
م	س	و	ا	ی	ق	ن	خ	و	ا	گ	ف	گ	ی	س	س	ا	ب	
ک	ی	س	س	ا	ی	و	ا	ر	ت	ت	ر	ت	و	ر	ت	ت	ر	ت

طلب حاجت است مقصودم

وی رافع مشکل ورهاننده زبند

ای کار بر آرنده هر حاجتمند

بنما فالی که رشته یابد پیوند

سر رشته مطلبیم زهم بگسسته

ب	ع	ن	ب	م	ح	ج	م	ز	گ	ک	ه	ر	ب	ه	ی	ز		
ا	م	ق	ب	ز	گ	و	ر	ا	ا	ن	ج	ی	ص	ع	ر	ر		
ح	س	ب	ل	ز	د	ت	ع	د	د	ز	د	ا	م	ا	ص	ی	م	
ت	ح	ص	ص	ی	ی	ج	ط	ش	ب	ن	ا	م	ا	ا	ب	ن	م	
ت	ل	و	ر	م	ز	ی	ج	ب	ر	آ	ک	م	ب	ک	م	د	ی	
ش	ت	ر	ر	ر	د	ش	ت	ل	ق	ع	ن	و	ت	ا	ا	ز	ر	
و	ا	ی	ص	ا	ح	د	ب	ن	ح	و	ا	م	ز	د	د	ق	ا	
ر	ی	ب	ت	ف	ز	ش	د	ه	آ	ط	ج	و	ش	ر	آ	ک	ی	
و	ر	ر	و	ع	ت	ا	ک	آ	و	ر	ن	غ	د	م	ر	ن	پ	
ب	ب	ی	ر	ر	د	ر	م	ر	ق	د	ظ	ی	ی	ر	د	د	گ	ه
گ	آ	ص	ب	ر	ا	ق	آ	ز	ب	ر	ک	ی	ی	و	ا	ک	ث	
ی	ی	و	ا	ک	ذ	ن	د	د	ر	ن	م	ن	د	د	ر	ن	ر	

حکم عقد و نکاح کن معلوم

ظاهر بتو حال جمله جن و بشر

ای عتده گشای مردمان سرتاسر

کین عقد و نکاح خیر باشد یا شر

یارب تو ازین صفحه بظاهر ساز

گ	ا	ا	ا	ا	ا	ش	ز	ب	ا	ز	ز	ر	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ا	ن	ی	م	ی	ن	د	ن	ن	ن	ن	ن	د	ه	ر	ا	ن	ه	ه	ه
ا	ع	ع	ع	ع	ع	م	ا	د	ن	ع	ا	ی	ق	ق	ق	ق	ق	ق	ق
ا	ر	ن	ه	ق	ر	ع	د	د	د	د	د	ن	ک	خ	ج	د	ک	ک	ک
ق	م	و	ا	ب	ب	ا	س	و	ن	م	خ	د	ب	ن	گ	و	و	و	و
ز	ع	ش	ا	ث	و	ه	ا	ک	ر	د	د	ح	ی	ی	ن	ا	ی	ی	ی
ر	ر	ا	ج	م	ب	د	ک	ش	ک	ل	ش	ک	ک	ح	ه	ل	س	س	س
ی	ن	ز	ه	ت	ر	ه	س	ب	ن	ا	ی	ث	د	ح	گ	ی	ا	ا	ا
م	ت	د	ی	ل	و	آ	ر	د	و	ر	م	ی	ب	ن	ک	ا	ل	ل	ل
ن	ی	ن	ی	ب	ی	گ	س	ب	ن	ن	آ	گ	ن	ب	ی	ک	ا	ا	ا
ر	ی	ا	ب	گ	ز	ر	ک	ا	ش	ر	ز	د	ا	ش	و	ی	ا	ا	ا
د	ا	ش	ب	ی	ا	د	ر	د	د	ز	ر	د	ر	د	و	ز	ر	ر	ر

این تفال برای نقل مکان

ای نقل مکان همه ذرات جهان بی‌امر تو عقل را نباید بگمان

چون نیت این نقل مکان در دل ماست مارا خبری نماز نیک و بد آن

ج	ا	ا	ه	ب	ا	ک	ب	ه	ن	م	ت	ه	گ	ی	ر	ج	گ
س	ر	ر	ب	ک	ر	ت	ر	ص	ک	ا	ر	ن	و	ج	و	ن	ا
ن	م	ا	ب	ی	ن	ش	ب	ا	د	ن	گ	ق	ی	ح	ی	ی	ق
د	ی	ک	ه	ق	ر	ل	ل	ب	ص	ک	ل	ش	ت	ت	ی	ل	د
م	د	ف	ب	ن	م	ا	ا	ر	پ	ا	ن	ک	ا	ا	ر	ی	ک
د	م	ا	ز	ز	د	ا	ر	ل	ک	ک	ا	ک	ل	س	م	م	ا
ن	ی	ن	ن	و	ن	ب	ک	ت	ا	ن	ه	ص	ک	ص	د	ن	آ
ی	خ	م	ن	ن	ل	ب	ج	ر	ن	ب	ر	ص	و	ی	ش	ص	ع
ر	ا	ت	ق	ا	ی	ب	ش	ل	ا	ی	ق	خ	ی	ا	ل	ش	ب
ر	و	ب	د	ح	ل	و	ی	س	م	د	خ	ن	ل	ش	د	ت	م
ش	ر	ب	ک	م	ا	ش	ش	ت	ر	ش	ن	س	و	ا	ا	ر	ط
س	د	ا	ا	ن	ک	ت	ی	ب	ن	و	ر	ت	ی	ب	ن	و	ر

دیر یا زود آید این غایت

ظاهر بتو حال هر کس از بود و نبود

ای خالق جمله خلق وای رب ودود

کاین غایت ما دیر بیاید یا زود

خواهیم که آگاه نمائی مارا

ف	ت	ش	ت	آ	ح	ز	ک	ک	م	ب	ن	ا	و	ا	ح	ن	و
و	ه	ه	س	ا	ب	ل	ش	د	م	ک	م	د	م	م	ا	ز	و
ت	ن	م	ل	ا	س	م	س	س	ف	ک	د	و	و	ا	ک	ز	ا
ی	ا	ا	ر	ش	ش	ب	ا	ن	ن	خ	ف	آ	ف	ف	ز	ت	ب
ه	ز	گ	ب	ا	ر	ی	ر	ر	و	ش	ا	ر	م	ر	ر	ن	ز
د	ز	ه	د	ب	ز	آ	ن	ش	و	ه	خ	ا	گ	م	م	و	گ
ن	و	و	ا	ب	ا	ن	ر	ی	ی	د	ش	م	م	ی	ی	س	ن
م	د	ن	آ	د	ت	س	ش	د	م	ت	ه	س	ر	ز	ی	و	خ
ا	و	م	ر	ر	ر	ا	ا	م	د	ر	ا	ف	ن	ی	د	خ	ف
ف	ه	ا	ب	و	ن	ر	و	ش	ع	ت	ت	ر	ر	ن	م	ز	ه
ه	م	ا	ا	س	ب	م	س	آ	ن	د	د	س	ی	ی	ق	ف	د
س	ی	ی	ز	ک	ک	ت	د	د	ل	ر	ر	ت	د	د	ل	ر	ر

حال غایت چگونه خواهد بود

باماست رفیق نام تو درهمراه

ای بدرقه لطف تو با ما همراه

ما را ز کرم ز حال غایت آگاه

داریم امید آنکه زین فال کنی

ه	ز	ش	ن	ی	ا	ب	ک	ک	غ	ک	د	س	غ	ا	د	ک	ی
ج	ه	ه	م	ه	و	ت	ا	د	ا	ن	ن	ه	ا	ز	و	چ	ر
غ	ی	ب	ر	ف	م	ا	ز	غ	ی	ر	ا	ا	ب	ا	د	س	س
ن	د	م	گ	ا	ز	ی	خ	ش	ز	ن	ا	ن	ل	ه	ر	د	ش
ب	ب	ا	ر	ی	ف	ی	م	ا	ب	و	ه	ب	ر	ز	ه	س	ر
س	ل	ی	ج	ر	ر	د	ه	م	غ	ت	ب	ت	ا	د	ز	ز	خ
ر	ا	م	ا	م	س	ی	ل	ه	ه	ی	و	د	ی	ر	ی	س	ی
ک	ف	ر	ج	ا	ی	م	ن	غ	ب	ا	ا	ز	ر	گ	ر	ر	ش
ح	ی	ا	ب	ف	ل	م	ا	ش	ع	ا	غ	ن	ک	ی	د	ر	م
ا	ق	ت	ز	ن	م	ت	و	ب	و	ب	د	ن	ش	آ	ی	خ	د
و	ر	ش	ر	ی	ا	خ	ب	ز	ز	و	ا	غ	س	ا	ا	غ	ر
ر	ر	ا	ا	د	ر	م	د	ن	م	د	م	د	د	ن	م	د	د

نیک یا بد بود مرا این کار

ای واقف حال جمله از نیک و زبد آگاه ز هر عمل چه مقبول و چه رد

ماغافل چند را گر از روی کرم واقف تو از این عمل نمائی چه شود

ن	ع	ا	ص	د	ص	ک	ز	ز	م	ک	د	ک	ا	ی	ب	س	ب
ه	ی	ن	ط	ب	ر	ن	م	ن	ر	ت	ر	پ	ن	ه	ل	و	ه
ی	ل	ا	د	ب	ه	ش	ع	ا	ق	د	م	م	ا	م	ر	گ	ر
ی	م	ر	ا	د	ه	ی	ز	ر	ا	ذ	ک	م	ل	ک	ز	ر	ع
ل	ی	م	ی	ا	س	ا	ک	س	غ	ع	م	ا	م	ب	ن	ر	ک
ن	ی	ع	ی	م	ر	ی	ن	ا	ع	ا	ه	ی	ک	ی	ر	ل	ا
ن	ل	ر	م	ز	د	آ	ش	ک	ص	ز	و	ع	ط	ک	ل	ع	ر
و	د	ن	ب	ی	ن	م	ف	س	ب	م	ع	ر	پ	د	ر	ا	ه
ل	س	ت	و	ل	م	د	ش	ر	خ	ن	ب	ز	ب	ب	د	ز	ل
ب	ی	ی	ی	ب	ی	ن	ح	س	ن	ن	و	س	م	ن	ر	س	ن
ه	ا	ی	ی	ه	ر	ی	ا	ک	م	ی	د	ا	ن	ا	ک	ا	ز
ا	ن	ا	ج	ا	ب	ر	ی	ر	و	ر	د	ر	ی	ر	و	ر	د

پرورده رحمت تو آب و گل ما

ای ساخته جا مهر تو اندر دل ما

آگاه که معمور شود منزل ما

خواهیم که مارا کنی از لطف و کرم

ص	ا	ب	ا	ب	ک	ن	س	ن	ل	ب	ب	ی	ی	ص	ی	ن
ه	ی	ی	م	ی	و	ر	د	ن	ب	ن	ا	ن	ک	ی	ا	ک
ب	و	ع	ر	ع	ی	ی	و	ک	ی	ا	ت	ا	س	م	ا	م
ا	س	ن	ی	ی	م	ی	د	ش	ت	ا	ر	ا	م	ی	ت	س
د	ب	ر	ب	ر	ا	د	ب	ع	ر	د	ر	م	ر	ت	ن	ت
ب	ن	ی	ا	م	آ	ص	ا	ب	ا	ش	ت	غ	ا	ک	ن	م
ا	ی	و	ی	و	م	ی	ی	ن	س	ک	ب	ل	ع	د	ع	د
ر	ا	و	ا	ن	ن	ح	ی	ن	م	ب	ن	ص	ی	ز	ل	ش
ا	ش	ک	ا	س	ز	ب	ن	ی	ه	ر	ر	ی	و	و	ر	ی
ر	ع	ن	ا	و	ا	ن	ر	م	ت	ن	ن	ب	م	م	خ	ع
ک	ا	ن	ک	ی	ه	ک	ا	گ	ر	د	ا	ح	ظ	ن	ک	ا
ا	ر	ا	ذ	م	ر	ا	ر	ت	ر	ی	و	ر	ر	ت	ر	ی

رسم آيا به كعبه مقصود

آگاه ز اسرار همه پير و جوان

ای واقف مدعای حاجتمندان

آگاه که مدعا شود حاصل از آن

خواهيم كزين فال نمائی ما را

ی	ب	ب	م	ب	ش	ص	ک	ک	ز	ک	ک	ا	د	ر	گ	ر	د
و	ب	ح	ف	ح	ح	ب	ا	و	ر	و	ا	ر	ی	ا	ق	ا	ا
د	ن	ص	ص	ص	ز	ت	ش	ص	ر	ص	ص	آ	ص	ا	ب	ا	ا
ا	ک	ل	و	ل	ل	ن	ا	ح	ر	ح	ی	ن	ب	ش	ز	ن	ن
م	ح	ب	ا	ب	ن	ت	ر	و	ت	خ	م	د	ب	ا	ن	ف	ت
ظ	آ	د	ش	و	ی	ع	ف	ی	ج	ا	ف	ا	ی	م	و	ا	گ
ا	ا	ن	ا	ل	ا	م	د	د	ی	ه	ر	م	ل	ت	م	و	ل
و	ت	ع	ش	د	د	گ	ص	ف	ک	ب	م	گ	و	ا	ا	ش	د
ر	ا	ا	ا	ا	ش	ش	ر	ر	ب	ن	د	آ	م	د	ل	ر	ن
د	ا	ی	ک	ن	ن	ن	ق	ب	ش	و	ص	د	م	گ	س	م	م
ب	ب	د	د	ز	ب	س	و	م	ر	د	د	ع	ن	ا	ه	م	م
ع	ع	ا	ه	ع	ع	د	ا	ن	د	ا	ا	د	ا	ن	د	ا	ا

این سفر مصلحت بود یا نه

ای فاطر کون و خالق جن و بشر هستی بجهان تو بیگسان را رهبر

خواهم که زهم روی خود اندر سفری آگاه کنم که خیر باشد یا شر

س	س	س	گ	س	ا	ز	س	ک	د	ک	ح	ک	ف	ف	ر	ف	ی	ی
ف	س	و	ت	ض	و	ر	ر	ک	ر	ن	ن	ر	ی	س	ا	ر	ر	ر
ک	ک	ن	ن	ح	ه	ک	ک	ه	ک	ا	ی	ن	ن	ی	ی	ک	ا	ا
ن	و	ر	ا	ز	ن	س	ک	س	ک	ا	ر	ک	س	و	م	ا	و	و
ف	م	ب	س	ی	ا	ب	ف	ز	و	ی	ق	ق	ر	ق	ر	ت	ت	ز
س	ر	ی	م	ن	ت	ک	ص	پ	ا	ز	س	ی	ک	د	ر	س	ن	ن
ن	و	ی	م	م	ف	ا	ر	گ	ا	ف	ی	س	د	ش	ا	ن	ر	ر
ر	و	ر	د	ر	ک	ف	ح	ه	ص	ب	ن	ی	ع	ب	ت	ب	ن	ن
ر	ا	ب	ب	ک	م	ا	ا	و	و	و	ی	ک	ص	ه	ر	ن	ا	ا
ب	ق	و	ب	د	س	ن	ل	ر	ب	ب	ی	ی	ل	ب	ر	ب	ت	ت
س	ش	س	ا	ا	ح	ظ	ش	ه	آ	ه	س	ف	و	ف	ی	و	ذ	ذ
ف	و	ت	ی	ت	ف	ر	د	ر	د	ر	ر	ر	و	ر	د	ر	ر	ر

وام کردن چگونه خواهد بود

درد دل مقروض نمائی تو دوا

ای از کرم تو قرضها گشته ادا

از لطف خود ای کریم معلوم نما

این قرض کم میکنم اگر خیر بود

ر	ا	ا	ا	ب	ز	ک	و	ص	ب	م	ز	ح	ی	ی	ی	ه	ی
ک	ر	ب	ی	ی	ن	م	ن	ک	ن	ر	ن	س	و	ر	ح	ش	ه
ب	ق	د	ق	ا	ق	ا	ع	ب	و	و	ا	ر	ر	ا	ر	ی	ر
ز	و	ن	ن	د	ر	ه	ض	ر	ض	ن	ض	ق	ه	م	و	خ	ب
ر	م	ی	ا	ق	ب	ر	ا	ا	ح	و	گ	ک	ب	ا	د	ر	س
ض	و	و	و	ر	د	ر	ق	ا	ر	ا	ض	ی	ه	ا	پ	ا	د
ر	ر	ا	ش	ص	م	ی	ش	س	ب	د	ا	ض	ک	د	و	ب	ل
ح	و	ب	ر	ا	ی	ک	س	ه	د	ر	ا	خ	د	د	و	ب	ن
ر	ت	ا	ز	ک	ل	ی	ب	ه	ز	ه	م	د	ب	ی	ح	ر	ی
ر	ی	ا	م	م	گ	ک	س	ن	ق	د	ا	ن	ک	ن	و	و	ر
ن	ی	و	ز	ا	ب	د	ب	ج	ع	ا	د	ی	ا	ا	و	ر	ی
ی	ا	ا	و	ر	ی	د	ر	م	د	ی	د	ر	م	د	ی	د	ی

در تجارت چه سود خواهیم برد

اجناس نقود ما همه از کرم

ای بود و وجود ما همه از کرم

ای مایه سود ما همه از کرم

خواهیم کزین تجارت آگاه شویم

ت	ا	ن	م	د	ت	ک	ش	ی	ز	م	ا	ج	ی	ی	ا	ر	ا	
ا	ا	ا	ا	ب	ی	ا	ن	ک	ی	ی	ج	ز	د	ب	ن	ا	ن	
ر	ت	س	ه	ن	ر	ص	م	ی	ک	د	خ	ت	ج	ت	ص	و	ا	
ب	ی	ت	ب	ا	ر	ب	ا	ب	ب	ق	م	ر	گ	و	ا	ب	ی	
و	ر	ر	غ	ر	ت	ر	ی	ر	ا	ز	غ	د	د	ت	ا	ب	ح	و
ا	د	ز	ر	ا	و	ن	ب	ی	ه	ر	ز	ب	ی	ی	ب	ر	ف	
ی	و	ت	ت	ف	ت	د	ا	ن	و	ت	ر	ک	د	ا	ر	ت	ر	
ص	ی	ب	و	ش	و	ا	ب	ی	ا	ج	ک	د	ع	س	ه	و	ش	
م	س	ن	س	ا	س	ف	ز	ی	ز	د	ف	ا	ی	ت	ت	ر	و	
ر	ی	ک	ا	ر	ر	ب	ن	ج	ا	ت	د	ا	ز	ف	ر	و	د	
ص	ی	ا	ز	م	ا	ب	ا	ا	خ	ب	ا	ب	ک	ر	ز	گ	ک	
ب	ز	ی	ط	ر	ک	ر	و	ت	ر	و	ن	ر	و	ت	ر	و	ن	

سودمند است شرکتم یا نه

عاری ز شریک و رب فرد و منان

ای واقف سود و ضرر خلق جهان

سود و ضرر کار بفرمای عیان

خواهم که شر اکتی کنم از ره لطف

ا	ی	ش	س	ی	ا	ک	ب	ن	م	ا	گ	ن	ن	ب	ه	ن	ث
ن	ذ	ی	ذ	د	ش	م	س	ر	ت	ک	ن	ه	گ	ب	گ	ی	ر
ر	م	ت	ی	س	ش	م	ر	ن	و	ر	ش	ت	ک	ب	و	ی	
ی	ز	ز	ص	ت	ک	ک	ط	ا	ت	ر	ا	ا	د	ا	س	ی	
م	ق	ن	ش	د	ت	ا	ش	ل	ب	ص	ت	ل	گ	و	ک	م	
ر	و	ک	ع	ا	ر	ب	م	ص	م	ا	ن	ت	و	ر	ا	ب	
م	ا	ر	ا	ک	ا	ا	ا	ت	ز	ی	ب	ر	ش	ب	ش	ب	
ر	م	س	ز	و	ش	ب	ر	ی	ر	ت	ش	ش	ز	ک	ی	ا	
ز	ت	ر	ت	ی	م	ی	ن	ی	م	ز	ی	ر	ک	ا	ک	د	
آ	ف	ی	ا	ا	ج	ن	ن	ی	ن	ا	ط	ک	ه	ا	گ	م	
ا	ک	ن	ک	ا	ق	ع	ز	ح	م	ر	ه	ی	ک	ی	ر	ل	
ر	و	و	و	ن	ا	و	و	و	ن	ا	ا	ا	ب	ا	ا	ل	

سود آیا بود در این سودا

ای کام ده و کار گشای همه کس بنده همه و توئی خدای همه کس

از غایت این بیع بده آگاهی ای باخبر از بیع و شرای همه کس

ا	ز	ه	گ	ز	د	ک	ا	ن	ک	ک	ن	ن	ی	س	ر	و	ر
ه	ق	ف	د	ه	ب	د	ن	ت	ا	د	ی	ب	د	ع	ر	ب	ا
ر	ب	ب	ز	ا	ن	و	ا	ه	ی	و	ش	ی	ی	ی	ی	ن	س
د	م	ا	ن	د	د	ن	ع	ع	ن	د	و	ص	ن	ب	ب	ف	ح
ب	ه	ی	ب	ر	د	ب	م	خ	ی	ر	ا	ی	م	م	ی	م	ا
ر	ا	ش	ع	ص	ص	ع	ی	ب	ع	ع	ب	ن	ی	د	ن	ت	ل
ص	ر	ا	ب	ا	غ	ا	ا	ت	ی	ح	ی	ب	س	ر	گ	م	ی
ف	ن	ز	س	ن	ا	ر	د	ک	ذ	ل	ر	ع	د	ح	ت	ی	ل
م	ت	و	ر	ت	غ	ا	ر	د	غ	ن	ل	ی	ر	م	ی	ب	ص
ل	ا	ب	ی	ک	ه	ف	ا	ی	ب	ش	ه	س	ن	ی	ر	م	ا
ر	س	م	ه	ت	و	و	ز	ر	ض	ی	ع	م	و	و	ت	ا	غ
د	و	و	ر	ا	ل	ا	د	ن	ر	ب	م	ا	د	ن	ر	ب	م

هست آیا صلاح سیر و شکار

هستند همه بامر و نهی تو مدام

ای داده بخلق دو جهان سیر و دام

امروز رویم یا که گیریم مقام

بنمای بما که سیر صحرا و شکار

و	م	ه	ا	ب	ا	گ	ه	ن	ز	ذ	ز	ق	س	ر	گ	گ	م
ر	ر	ی	م	ر	ن	ت	ت	ک	ر	ذ	ر	ش	ک	س	ا	ک	ه
ش	س	ه	م	ر	و	ک	ه	ت	ن	ا	ا	د	ی	س	ی	ز	ز
ا	گ	ش	د	خ	ر	و	ر	ی	ل	ش	ش	ر	و	ک	گ	ن	م
ق	و	ر	س	ک	ک	ی	ی	گ	ر	ش	ر	ت	ش	و	ی	ا	ا
ن	د	ر	ر	ی	و	ت	ک	ش	ر	ر	ر	ش	م	ب	و	ن	ک
ا	ا	ک	و	و	و	د	ر	ح	ک	و	ه	ش	ر	ا	ش	س	س
ح	و	ر	ه	آ	ب	ک	ه	ر	ک	ی	ی	ک	ج	خ	ب	ت	د
ا	ر	ب	ا	ر	ر	ا	و	ن	ه	ش	ز	ر	د	ا	ر	ا	ب
ر	ا	ا	ت	ا	ح	ک	و	ز	ت	م	د	ک	ب	ز	ر	ف	د
ن	ن	ک	ش	ر	ه	ن	ب	ک	ب	ر	ه	ی	ک	ن	و	و	س
ی	گ	ن	و	و	س	د	و	د	د	ز	ت	و	و	د	و	ز	ت

حاصل کشت و کار چون باشد

ای رازق خلق و ای خداوند کریم يك جو کرم تو باعث نفع عظیم

گر خیر بود عیان نما تا بامید تخمی دوسه اندرین زمین افشانیم

ز	ص	ا	ب	ا	ا	ش	ک	ش	ب	ج	د	ر	ا	گ	ی	ی	ی
و	ز	و	ج	م	ر	ا	ح	ر	ا	ن	ن	د	ر	د	ا	ل	ب
ع	ب	ص	ب	ز	ز	ح	ا	ح	ی	ه	د	ت	ف	ب	ی	ر	ر
ا	ع	ا	ت	س	ی	ک	ا	ر	ک	ا	ا	ص	ت	ص	خ	ع	ه
ن	ل	د	ر	ع	ع	ل	ل	ن	ل	م	ی	ا	ک	ر	ا	ب	ت
ز	م	ت	ز	ت	ف	ن	ا	ر	ص	ن	م	ت	ا	ا	ر	و	ز
ف	ب	ی	د	م	ک	ک	ز	ز	گ	م	و	ع	گ	ز	ق	ی	ن
ش	ی	ت	ر	ی	ن	ب	و	ک	د	ش	ک	ی	ا	ص	ص	ش	ز
ی	ا	ش	ل	و	ب	ر	د	و	ب	و	ح	ن	ی	ت	ب	د	د
ز	ه	ر	ر	د	د	ه	ن	م	ک	ح	ب	ر	ز	ز	د	ب	ب
ا	ب	ر	ا	ا	ا	ا	پ	ی	ا	ا	ا	ی	ا	ا	ر	ص	ش
ع	ا	ا	ر	ط	ش	ت	ر	د	ی	ل	د	ت	ر	د	ی	ل	د

زین زن آیا عیان شود فرزند

ای قادر ذوالجلال و دادار جهان آگه ز ضمیر خلق از پیرو جوان

گر هست و گر نیست نصیبم فرزند این راز نهفته را بفرمای عیان

ب	ب	ش	ا	ش	ا	د	ا	ک	د	ز	ح	ت	ه	ا	ی	ا	ی
ر	ز	ه	ر	ی	ق	و	خ	د	ک	د	ک	خ	ع	خ	ح	ن	م
ف	د	ش	ه	م	ف	ت	ط	د	ن	ص	ر	ی	ا	و	ف	ا	ر
ا	ا	ا	ی	د	ا	ق	ب	ا	ر	ن	ز	م	ی	ی	ن	ف	د
ب	ن	ی	ز	ش	ن	ی	خ	ت	ح	ک	ت	خ	د	ج	ن	و	د
د	د	د	ا	و	د	ش	ا	و	د	ع	ا	ت	ا	ه	ل	ه	ه
ن	ی	ا	خ	ز	ز	ش	ک	د	م	ر	د	د	ع	ن	ی	ی	خ
و	ه	خ	ح	ی	ب	ه	ز	ب	ا	ز	د	د	ش	ل	ا	ش	د
ک	ی	ا	ل	ا	ا	ب	د	ف	ل	و	ل	ر	ز	ت	ت	ز	خ
ا	ن	ب	ت	د	خ	د	ا	م	و	ق	و	ر	و	ی	و	ظ	و
ک	م	ک	ب	ا	ا	د	م	ق	ب	ا	ا	ا	ی	ی	و	ه	ه
ا	ی	ی	و	ه	ه	ر	د	ن	د	ر	ی	ر	د	ن	د	ر	ی

نطفه باشد پسر و یا دختر

ای ذره از ضیای تو شمس و قمر آگه ز وجود و عدم نوع بشر

خواهیم که آگاه نمائی ما را کاین نطفه ما پسر بود یا دختر

ح	د	د	ب	م	ب	ک	ب	پ	ک	د	ک	ا	ر	ر	ر	ی	ا
پ	ی	س	آ	خ	ه	م	ص	ر	و	ن	ش	س	ق	ر	ی	ت	ت
ل	د	ح	ص	م	د	ر	ی	س	د	ر	ر	ن	ف	م	ا	ا	ا
ب	ن	ت	ت	ی	ا	ط	آ	بح	ح	ی	ی	ر	د	ا	ر	ن	د
ف	ن	ی	ب	د	م	ک	ا	ی	ا	ی	خ	ه	ک	س	ف	ک	ت
ن	ن	پ	د	ک	ت	ر	بح	ت	ا	ا	و	ا	ک	س	خ	ب	ر
ا	و	ا	ل	ی	خ	ر	ا	ر	ت	خ	آ	ب	ن	ی	و	ن	ر
خ	و	ک	ر	ت	م	ش	گ	ک	ش	ب	م	و	پ	ه	ی	خ	د
ا	ه	ه	ا	و	خ	ی	س	م	خ	و	س	ر	ر	م	د	د	و
ش	ر	ی	و	ش	ت	ت	ب	ی	ی	د	ش	ن	ب	ز	ش	م	ب
ب	ا	آ	ن	خ	ح	ه	ا	ا	ل	ن	ف	ا	ش	ی	م	ت	ا
ا	ش	ی	ق	ظ	ا	د	د	د	ا	ر	ل	د	د	ا	ر	ل	ل

از طبیبم امید عافیت است

ای خالق بی‌زوال و ای قادر فرد درمانده هر چه هست در عالم درد

رو بر در این طبیب باید آورد یا روی بسوی دگری باید کرد

ز	ا	ز	ن	ط	ا	ن	د	ب	ز	ا	ا	ی	ی	ط	ب	ب	ی
ا	ر	ا	د	ز	ز	ن	ن	ب	ا	ی	ن	م	ت	ز	ی	و	ط
ح	ط	ی	ش	ب	ح	ش	و	ک	ک	ب	ب	ک	ب	ب	د	ت	ک
ا	ب	ر	ر	ه	ی	ی	ی	ی	ط	و	ی	ز	ا	د	ک	ن	ب
م	ب	ن	ب	ب	م	ل	ق	ا	س	ب	ا	ت	س	م	ی	ا	ت
و	ی	ن	ت	ا	ن	ش	ت	ی	ب	ش	ن	ح	ن	ر	س	ش	د
ف	م	ر	ت	د	ک	د	ک	ه	و	د	ک	ا	ب	س	م	م	ن
ل	ذ	ر	د	ب	ر	ر	ا	د	س	س	د	م	ا	ج	ب	ر	خ
س	ر	ح	ی	ی	د	ف	ر	و	ا	ا	و	د	ک	و	ح	ح	ر
ر	د	ع	ش	ی	ا	ب	ق	ن	ا	ا	د	م	ا	ب	د	ت	ه
ی	د	خ	د	ن	د	ا	ل	غ	ه	و	ش	ش	م	ی	م	ف	و
ح	م	ی	م	ک	ف	ک	ی	ر	ی	س	ا	ک	ی	ر	ی	س	ا

حال بیمار ما چه خواهد شد

لطف تو مریض را شده عین شفا

ای محنت و دردمه را کرده دوا

وین عقده کار بسته ما بگشا

از حال مریض ما بده آگاهی

ب	م	ب	ب	گ	ص	غ	ب	غ	ب	ل	ک	و	ی	ا	ا	ر	ح
م	ه	م	پ	ی	ه	د	ش	ش	ن	ح	ت	ب	ب	و	ر	ک	ب
ب	و	خ	د	ه	خ	س	ت	د	ه	پ	و	ی	د	ر	ک	آ	س
ی	و	ر	ی	ر	د	م	ا	م	ز	خ	ت	ا	ف	د	ز	ه	ج
ا	ی	ب	م	ر	ه	ر	ی	ش	ک	ی	م	ر	م	د	ا	ن	ا
و	ق	ن	ر	ز	ل	ی	ر	ا	ن	ک	ز	د	ک	ص	ص	ب	ه
ا	ی	ز	ی	و	خ	ر	ر	ی	ا	ا	ر	و	ض	م	م	ش	د
د	د	ب	ح	ی	ا	د	ت	ر	ر	و	ا	ب	گ	د	ب	د	ا
ر	و	ی	ض	د	خ	ی	ا	ش	ش	ش	ز	ب	خ	ض	ب	ب	و
ن	ر	م	ب	ب	و	د	ن	ت	ه	ی	ا	ه	ج	ن	ک	س	ا
ا	د	ک	ش	م	ه	ا	ه	گ	ر	ی	م	ی	ا	ش	و	ا	ی
ی	ا	ش	و	ا	ی	ت	ن	ت	د	ر	د	ت	ن	ت	د	ر	و

حبسی آیا رها شود از بند

ای جود تو سودبخش هر حاجتمند لطف تو دواى درد و درمان گزند

خواهیم که ما را کنی از بندى ما کاین بندى ما کی شود آزاد زبند

ط	ا	ت	ب	گ	د	ک	ز	ک	ص	م	ص	ل	ی	و	ی	ی	ر
ت	ی	ه	ب	ی	ب	ب	ن	ز	گ	ر	د	ا	ن	ب	ر	ش	ر
ک	ش	ب	ن	د	م	ز	ق	ز	ش	و	ا	ن	خ	ن	ا	ا	ن
و	ی	و	ا	د	ر	خ	ص	د	ه	ز	د	د	د	د	ز	م	ک
ل	ز	ی	ی	ص	ی	آ	خ	ی	ب	ی	ر	ا	ی	ت	ب	ب	ا
ی	ل	ش	ن	ش	د	ص	م	ب	ب	ر	گ	د	ا	و	و	و	م
ی	ن	ا	ن	گ	ر	خ	ص	د	م	د	ی	ب	ل	ش	د	ر	ف
ل	م	ز	ی	خ	ش	ن	ط	خ	گ	م	ت	ا	ی	ب	ک	ل	و
د	ف	ر	ر	ق	ا	ص	ش	ن	ن	ا	د	ی	م	م	ا	ی	د
ی	و	و	د	ص	خ	خ	ع	و	ف	د	ب	ب	د	آ	آ	ز	ر
و	ب	ش	ت	پ	ب	پ	ز	ز	ز	ب	س	ی	و	ا	ا	ن	ن
ی	و	ا	ا	ن	ن	ش	د	د	د	د	د	ش	د	د	د	د	د

چیره بر خصم می‌شوم یا نه

ای برده ز آئینه دل مهر تو زنگ
دردامن لطف تو دل ما زده چنگ

خیریت این فال بما روشن ساز
با خصم بود صلح نیکوتر یا جنگ

م	ج	ج	ص	ص	ج	ب	د	ب	ک	ک	ک	ک	ن	ن	ل	ل	ن
ن	ر	و	ه	ه	ه	ن	گ	گ	ح	ح	گ	و	ز	د	ز	ب	پ
ج	ب	ب	ب	ب	ن	ع	ب	ا	ج	و	ش	ن	ا	ا	ا	ه	ب
د	ا	ز	ن	د	ی	گ	خ	خ	خ	ت	و	گ	ن	ا	گ	ج	م
ب	ص	ص	ص	ر	د	ر	ه	و	آ	ن	ا	ا	م	م	م	ب	ن
س	ا	ش	ی	ک	ن	د	ک	ک	ا	و	ک	ا	ب	ا	و	ر	ی
ش	ن	ن	گ	د	و	ز	د	س	ا	ت	آ	م	ک	ر	ر	ب	م
ق	ه	ت	ز	ب	و	ن	ه	ف	ک	س	ک	ر	ر	ز	ی	س	ر
ج	ف	ت	ن	ی	ن	ب	م	ا	ا	ی	د	ا	ت	ح	ی	ا	ز
ا	د	ن	ن	ن	ب	ن	ح	و	ب	ز	ن	ن	ح	ل	و	ی	س
خ	ب	ظ	ه	ج	ه	خ	ب	ش	ض	ر	ی	و	و	ف	ت	ن	ا
و	ا	و	گ	ر	ن	ا	د	د	ر	ر	گ	ر	د	د	ر	ر	ک

این خبر راست است یا که دروغ

ای واقف صدق خبر و کذب خبر از نیک و بد و خیر و شر و نفع و ضرر

از صدق و ز کذب این خبر از ره لطف یا رب چه شود کنی مرا واقف اگر

خ	ب	ن	ز	خ	ا	ب	ح	ک	خ	ص	ز	ب	س	ب	ی	ب	ی
خ	ر	ه	ب	د	ا	ر	م	و	ن	ر	ن	د	ا	ب	ر	ق	ن
ی	ع	د	خ	ص	خ	ا	غ	ک	ر	ر	ک	ک	ت	ا	ب	د	ب
ا	ک	و	ا	ا	ب	و	ک	ی	ر	ق	ر	ی	ذ	ی	س	ح	س
ز	ر	ن	ب	ر	ا	ع	ب	د	ت	ا	ی	ص	ر	خ	و	ا	ص
ز	ر	خ	ا	ل	ا	د	س	ب	ی	ن	ل	ی	ا	ل	ی	و	ر
ق	د	ر	ک	ه	ا	ز	ن	ا	ن	ح	ب	ب	ح	ح	ب	ح	ذ
ک	ب	ف	ح	ا	ی	ه	ر	ن	ب	ی	د	ا	و	ا	ن	ل	ف
ر	ف	ا	ک	ن	ر	ی	د	ی	ی	ت	ر	ه	د	ن	ذ	ا	و
خ	ف	ن	ن	د	و	و	ر	خ	ب	ث	غ	ب	ر	د	ن	ک	غ
ر	و	ب	آ	ر	ب	ر	و	گ	ا	ر	ب	س	غ	ر	ی	س	و
س	غ	ر	ی	س	و	ت	ی	ی	د	ت	د	ت	ی	ی	د	ت	د

آنچه مفقود شد شود پیدا

ای واقف گنجهای بیرون ز عدد آگاه زهر گمشده چه نیک و چه بد

خواهیم که از گمشده و برده خویش گردیم خبردار که پیدا گردد

ا	ج	م	ا	ح	ه	ل	ک	ی	ل	ن	ب	ن	ه	ی	ی	ی	ر
ی	ه	ا	ی	ا	گ	ح	ت	ش	ن	ز	ح	ک	ب	ف	ک	ی	ذ
ه	گ	و	گ	ی	ه	ص	د	ت	ن	د	ر	ر	م	د	م	ک	ر
ب	س	ب	د	ب	ا	ا	ش	ا	ش	ه	ا	ر	ت	ی	و	د	ز
د	د	ی	د	ز	د	و	ت	ح	س	و	آ	ز	ه	ن	ه	د	ز
س	و	ش	ه	ص	ن	د	غ	ز	ز	س	د	ک	د	م	ر	د	ک
ب	م	د	ی	ت	ب	و	ر	ز	و	ه	م	ر	گ	س	ت	ر	ر
ن	آ	خ	ز	ز	ا	د	ی	ت	و	ف	د	ه	ی	م	ص	ا	ل
ب	ن	د	ب	ت	ی	م	د	ی	ب	ر	م	ا	م	ر	ا	ب	ا
ی	ب	ا	ر	ا	ر	ز	ن	ر	ز	ی	گ	ب	ی	ل	ب	ف	د
آ	ش	ف	آ	ر	م	ا	ق	ب	ا	س	م	ی	ی	ت	ی	و	ش
ی	ی	ت	ی	و	ش	د	ن	ه	د	ن	د	د	ن	ه	د	ن	د

www.fmr.ir

ضمیمه

نمونه جوابهایی که بوسیله مؤلف استخراج گردیده

آرزوی دیدن سلطان کنید
 تا ز آفات زمانه وارheid
 دیدن سلطان فرح می آورد
 درد و غم از دل بکلی میبرد
 ملاقات سلطان زمان دگر
 اگر مینمائی، بسی نیک تر
 دیدن سلطان بود وقت دگر
 از جمیع کارهایش خوب تر
 گرچه نیک است دیدن سلطان
 گر توقف کنی دمی به از آن
 ساعت از بهر دیدن سلطان
 خوب نبود برای تو چندان

شاد شو ای عزیز هیچ نگو
 که تو را عاقبت نکوست نکو
 خرمی ها بکن دیگر ای دوست
 که تو را عاقبت بسی نیکوست
 صاحب فال بشنو از من راست
 بخدا عاقبت خیر نماست
 عاقبت کار تو ای شهریار
 خیر کند خیر کند کردگار
 عزیزا شود کار تو عاقبت
 مبدل شود خیر و صد عاقبت

بهر حال مشو مشو غم گین
 حاجت میشود روا بیقین
 عروس مطلب از در درآید
 جمیع حاجت بی شک برآید
 صبر باشد کلید هر مقصود
 مقصد صابران برآید زود
 نهال صبر مقصد آورد بار
 ز بعد صبر راحت آورد بار
 بیا زین مدعا قطع نظر کن
 گذر زین آرزو فکر دیگر کن
 مزین دم از این حاجت بی اثر
 که گردی مکدر ازین رهگذر

گرد این عقد هر که می‌گردد

شادمان از حدیث آن گردد

این عقد مبارك است بسیار

زینهار که سعی کن در این کار

این عقد و نکاح بد نباشد

بیرون خوشیش زحد نباشد

این عقد اگر چه نيك نبود

اما نه چنان که گوئیش بد

این عقد بود ملال انگیز

زین عقد مثال شیر بگریز

این عقد بود بسی دل آزار

زینهار که خویش را میازار

جهت نقل مکان خیر و خوش است
 کس نشد شاد که بی صبر بد است
 اگر میل داری که جائی روی
 برو بی تأمل که خوش دل شوی
 ای صاحب فال نصرت اسباب
 هر جا که تورا است میل بشتاب
 هر که بی صبر کند نقل و مکان
 نبود هیچ زمان شادروان
 بجائی که نیکو نباشد مرو
 مکن نقل از من نصیحت شنو
 اگر نقل و مکان داری بخاطر
 تو را کردند اهل عقل منکر

مرا و بستاند، مرا و بستاند، مرا و بستاند

فال تو بهر آن مسافر هست

زود بیاید آن مسافر هست

تو شنو از من و مشو نومید

که مسافر ز گرد راه رسید

شادمان گر شوی دمی شاید

که مسافر همین الان آید

تحمل کن برو ای مرد عاقل

مسافر زود میآید بمنزل

آنکه از خانه بست رخت سفر

باز گشتش بود دو زود دگر

چو مسافر ز خانه رفت بدر

نبودش باز گشت بخانه دگر

هست غایب به داد و محنت و غم
 بجهان نیست یکزمان خرم
 ز غایب خبرهای نیکو رسد
 که از دل ملال فراقت برد
 شاد باش از مهر غایب شاد
 که ز غمهای دهر گشت آزاد
 ندارد ذره‌ای غایب بدوران
 غم دیگر بجز هجر عزیزان
 يك نفس نیست مسافر بی‌غم
 که چرا دور ز یاران خودم
 این مسافر بسی الم دارد
 دور از شهر خویش غم دارد

نکنی میل این عمل زینهار
 که پشیمانی آورد بسیار
 عمل از یمن لطف سبحانی
 زین عمل کی شود پشیمانی
 این امر مبارکست بسیار
 زینهار که سعی کن در این کار
 صبر در این عمل بود نیکو
 مطلق از غیر صبر هیچ مجوی
 دست بگذار از عمل زینهار
 که بود در عمل زیان بسیار
 صبر هر کس که در عمل ورزد
 در همه عمر او نبیند بد

صبر باشد مثال در این کار
 که نیاید به غیر صبر بکار
 ای دوست برای عیش و راحت
 نیکوست بنای این عمارت
 این عمارت بود نکو منظر
 سعی کن سعی کن و ز او نگذر
 به صبر از بنای همارت کنی
 نمائی در آن سالها خرمی
 این عمارت شود بسی نیکو
 لیک ایندم مکن شروع در او
 بنای عمارت مکن زینهار
 بوقت دگر این بنا را گذار

یا بدان مدعا مکن من بعد
 صورت انتظام کرد و سعد
 بدان صاحب فال حاذق بنا
 کی بیشک برآید تو را مدعا
 برو صاحب فال اینرا بدان
 که حاصل شود مدعا بی گمان
 مگر صبر انجام کارت دهد
 ز فقر و ز تشویش آنکس رهد
 برو صاحب فال و بشنو ز ما
 که حاصل نخواهد شدن مدعا
 شود زین تفأل مشخص بما
 که حاصل نمیگردد این مدعا

سفر کن سفر کن سفر کن سفر
 سفر کن که مقصود حاصل شود
 سفر کن که بیار یابی ظفر
 سفر کن که مقصود حاصل شود
 کسی کو سفر کرد عاقل شود
 گر کنی صبر بیش بهر سفر
 دو سه روز دیگر بود بهتر
 سفر نیکو است اما صبر باید
 که ناکام و مراد تو بر آید
 این حکایت ز من بکن باور
 حاضر از این سفر بود بهتر
 زینهار از این سفر تو بنمای حذر
 که در این وقت نیک نیست سفر

ره مبر هر که قرض کرد و کند
 که کس از قرض هیچ خیر ندید
 این قرض مبارك است بسیار
 در وعده اداش رد بیک بار
 ای که داری اراده این کار
 صبر بنما و پس بده انجام
 این قرض اداش ده زود
 بی چون و چرا بروز موعود
 بهر این قرض صبر گر داری
 میشود خود ادا به جمداری
 زین قرض بسی ملال یابید
 زینهار بگرد این مگر دید

تجارت بود نمك اما به صبر
 كه از صبر يابيد صد قرابه زر
 اين تجارت بود بسي نيكو
 شاد ميگردي اي عزيز از او
 ليكوست به كالت اين تجارت
 يابي تو از اين بسي كفايت
 مايه صبر بهتر است از زر
 زانكه بازر بود هزار خطر
 در اين وقت حرف تجارت مگو
 مبدا به كارت شود رو برو
 تاجر امروز ترك سودا كن
 اين خريد و فروش فردا كن

ساعت شرکت نباشد مطلقاً
 که شريك صبر باشد مجمل
 نيكوست مشاركت به ياران
 ای دوست برای روزگاران
 هست بيچون مشاركت نيكو
 مگذر اصلاً عزيز من از او
 بشرکت اگر صبر ياری کند
 نبيند ز شرکت کسی هيچ بد
 نيست مطلق مشاركت نيكو
 بگذر از او وز منافع او
 نام شرکت مبر مبر زينهار
 که نمايد تو را شريك آزار

اندر این بیع صبر میفرما
 که بود صبر نافع و سودا
 زین بیع رسد همی تورا سود
 اقدام نمای اندر آن زود
 هست این بیع مبارك و میمون
 منفعت‌ها بخشدت زحد بیرون
 گر از این بیع بگذری بهتر
 که در این بیع نیست غیر ضرر
 زود اندر معامله بشتاب
 که بود فرصتی چنین کمیاب
 در این سودا به غیر غصه و غم
 نباشد حاصل و لله اعلم

وقت شد و هست تا شکار کنید
 گر شکاری نشد چکار کنید
 هست سیر و شکار هر دو نکو
 هر که گوید مرو جواب بگو
 هر که سیر و شکار باز کند
 نیست شك گر به چرخ ناز کند
 اگر میل بسیر و شکار شود
 زمان دیگر رو که بهتر بود
 بگذر ز شکار و سیر امروز
 در کاخ نشین و آتش افروز
 امروز شکار و سیر بد هست
 زینهار مرو که بد ز حد است

زراعت کن که نتایج بی‌نهایت
 شود حاصل زتنگ سیر زراعت
 صاحب فسال را بگو این بار
 که زراعت نما ، زیاد ، زیاد
 اگر صبر داری ز کشت مراد
 شود حاصلت از تصور زیاد
 بیایی گر بصدق دل بکاری
 بجای تخم زر گر صبر داری
 این زراعت ننمود حاصل
 جمله سعیت دمی شود باطل
 این زراعت مکن که بد باشد
 در بدی‌ها فزون زحد باشد

به توفیق بخشنده کردگار
 درخت امیدت شود باردار
 بخدا بند ای عزیز امید
 از عطای خدا که شد نومید
 شاد شو ای جوان با غم کن
 که خدایت دهد خلف به یقین
 ای که فرزند خیال تو بود
 در چنین محال تو بود
 شاد شو ای عزیز از قادر
 زین صدف گوهری شود ظاهر
 ای که فرزند از خدا خواهی
 حق مرادت دهد بدل خواهی

حاصل نطفه را بشارت بساد
 که پسر در کنار خویش نهاد
 در حرف آنکه چون گهر باشد
 بیقین دان که او پسر باشد
 در رحم چیست اینکه میزاید
 پسر است این پسر که میزاید
 برو صاحب فال شادی نما
 که آید تو را دختری خوش لقا
 مینماید که این بود دختری
 دختری نیک بخت و خوش منظر
 باش دایم تو خرم و خوش حال
 که تو را دختر آمدست بفال

زین حکیمت شفا رسد بی شک
 نامش از لوح دل مفرما حک
 این طبیب است مبارک قدمی
 در تو باقی نگذارد المی
 ز طبیبی نمیرسد چون خیر
 بازگرد آن ره و رجوع به غیر
 نباشد طبیبت مسیحا دمی
 ز دیگر کست، سود باشد همی
 طبیب تو باشد مسیحا نفس
 از او به نباشد برای تو کس
 این طبیب نکند درد دوا
 از طبیبان دگر خواه شفا

بود بیماری او در بدایت
 غم بسیار و درد بی‌نهایت
 میشود این مریض تو خندان
 به توفیق کردگار جهان
 باش خرم از مریضت به گشت
 غم و دردش نصیب دشمن گشت
 به اندك زمانی مرض به شود
 به پرهیز گر صاحبش يك رود
 گر چه آخر نکو شود بیمار
 ليك پرهیز بآیدش بسیار
 صحبت خسته از خدا خواهید
 که بود جمله را از او امید

طلب کن خلاصی و در بند خویش
 که تا زود آید خلاصی به پیش
 این شخص زین لطف معبود
 زین قید خلاص می شود زود
 تو ز بندیت باش خرم و شاد
 که بزودی شود ز بند آزاد
 بیگناهی اگر به بند افتاد
 جرمش از بند می کند آزاد
 کرد از صبر گر مقید بند
 میشود میشود خلاص ز بند
 دردمندی اگر فتاد به بند
 صبر گر کرد می شود خرسند

مکن جنگ با دشمن جان خود
 نبوغ دگر ساز قربان خود
 جنگ با خصم کن که فتح بود
 در زبانها بدهر مدح بود
 جنگ با خصم کن که فتح و ظفر
 بود از تو شکست زان لشکر
 صلح با خصم اگر کنی بهتر
 که ز جنگ آیدت زبان و ضرر
 صلح بهتر بود بسی از جنگ
 که بود جنگ را بسی نیرنگ
 جنگ نبود نکو مکن زینهار
 که پشیمانی آورد بسیار

خبری کو ز صدق بهره وراست
 بخدا ای عزیز که این خبر است
 به نهضت گر رسد حرف دروغی
 چراغ کذب را نبود فروغی
 نبود این خبر چنان خبری
 که بگوید خلاف این دگری
 زین خبر بوی کذ و کذب آید
 خبر راست ، اینچنین ناید
 خبر صدق را نه این خبر است
 صدق را بحال، حالت دیگر است
 این خبر اصل او دروغ بود
 زانکه بسیار بی فروغ بود

آنچه را دزد برد باز آید
 لیک صبر و سکوت میباید
 جهت گم شده غمگین منشین
 که بدست تو درآید به یقین
 میشود این ز دست در رفته
 یافت بی چشم زخم البته
 این گمشده تو باز آید
 لیکن دو سه روز صبر باید
 چیزی که ز دست رفت بیرون
 ناید بدو صد هزار افسون
 هرچه را دزد برد یا گم شد
 بگذر از آن که مال مردم شد